



Linguistic nature of reality in Richard Rorty

Isa Musazadeh*, Muhammad Asghari**, Mohammad Reza Abdullah Nejad***

Received: 2021/06/14 | Revision: 2021/08/25 | Accepted: 2021/09/08

Abstract

In this article, our aim is to examine the place of “reality” in Richard Rorty’s thought in view of the important and key discussion of language in the philosophy of this thinker. In other words, we know that with the occurrence of the “linguistic turn” in the middle of the twentieth century, the relationship between language and reality has become one of the central debates of philosophy, especially analytical philosophy, and has become of particular importance. Is it language that determines the external reality for us? Is knowing the world outside the mind possible only through the possibilities that language gives us? And to what extent does the structure of language affect our cognitive pattern? These are only a part of the linguistic concerns that have occupied the minds of contemporary philosophers. The main concern and problem of the present article, which has been approached using a descriptive-analytical method, is to examine the relationship between language and reality in Richard Rorty’s thought and to show how he defends the linguistic structure of having reality. Rorty, following an analytical philosophy that, in addition to detailed analyses of traditional philosophical concepts, like the concepts of truth, meaning, necessity, etc. and by changing the discussion from experience to discussion from language in the direction of pragmatizing the basic principles of positivism, believes that it is trans-lingual (outside our descriptions) and trans-temporal (fixed and unchangeable). The common denominator that Plato found in the outside world and transferred to man in the Cartesian-Kantian tradition is sought in analytic philosophy in language, and so analytic philosophers continue to pursue the traditional philosophy project of

Research Article



* PhD. Student, University of Tabriz, Tabriz, Iran (**Corresponding Author**). i.mousazadeh@tabrizu.ac.ir

** Associate Professor, Department of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

m-asghari@tabrizu.ac.ir

*** Associate Professor, Department of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

Abdollahnejad@tabrizu.ac.ir

□ Musazadeh, I., Asghari, M. & Abdullah Nejad, M.R. (2021). Reality Richard Rorty’s Thought. *Journal of Philosophical Theological Research*, 23(90), 103-120. doi: 10.22091/jptr.2021.6954.2544

□ © the authors



providing a trans-historical and eternal framework for the accurate representation of the world. Rorty tries to overcome this view of analytical philosophers with a Darwinist and pragmatic view of language and under the influence of philosophers such as Wittgenstein.

For Darwinists, language is a tool among other tools that gives its users the ability to better and more efficiently adapt to their environment and meet their needs. For the likes of Wittgenstein and like-minded people, despite their many and sometimes profound differences, language had an important and pivotal place with its eventual and possibility feature. Influenced by thinkers such as Wittgenstein, and in the context of his Darwinist and pragmatic approach to language, Rorty attributes certain characteristics to language that can be said to influence his whole thought. Firstly, he considers language as a tool like other tools and, therefore, considers it to have no fixed nature and identity. Given that it is not possible to leave the language and on the other hand language has a poetic and metaphorical character, the function of language cannot be a representation of reality and reality can never be available to us naked and as independent of language and descriptions. Therefore, from Rorty's point of view, reality is a linguistic and constructed matter of language that we humans have invented in cooperation with each other and in accordance with our historical-cultural situation and needs. Of course, Rorty's point in saying that reality is made by language is by no means that we create reality arbitrarily and as we wish; rather, what is happening is that we are responding to an external stimulus, a response of various sentence types that manifests itself as linguistic reactions.

Keywords: language, objectivity, correlation, lingual reality, Richard Rorty.



ساختار زبانی واقعیت در اندیشه ریچارد رورتی^۱

عیسی موسی‌زاده^{*}، محمد اصغری^{**}، محمدرضا عبدالله‌نژاد^{***}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۴ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۰۶/۰۳ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۷

چکیده

واقعیت مستقل از آگاهی یا زبان و اساساً انسان چگونه است و آیا این امکان وجود دارد که واقعیتی که مستقل از ما و آنجا است در دسترس ما قرار گیرد؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه؟ پاسخ به پرسش‌هایی از این دست در باب واقعیت یکی از دغدغه‌های اصلی فلاسفه، مخصوصاً فلاسفه معاصر، است. برخی از اندیشمندان معاصر در مواجهه با مفهوم «واقعیت»، با بیان‌ها و استدلال‌هایی عمدتاً متفاوت، آن را امری در نسبت با انسان و اهداف و مقاصدش می‌دانند نه مستقل از آنها. ریچارد رورتی از جمله طرفداران چنین اندیشه‌ای است که می‌کوشد با تکیه بر مبادی نئوپراگماتیستی‌اش از آن دفاع کند. مقاله پیش رو با روش توصیفی تحلیلی در صدد است از چگونگی دفاع رورتی از این دیدگاه پرده بردارد. مطابق تحقیق حاضر، روشن می‌شود که رورتی با استناد به ویژگی‌هایی که برای زبان قائل است، از جمله این باور خود که امکان خروج و فراروی از زبان وجود ندارد و از طرفی زبان ماهیتی ابزاری و شعرگونه دارد، می‌گوید دسترسی به واقعیت لخت و عریان برای ما ممکن نیست و واقعیتی که برای ما دست‌یافتنی است ساخته خود ما با همکاری یکدیگر بوده و ساختاری کاملاً زبانی دارد.

کلیدواژه‌ها: زبان، عینیت، همبستگی، واقعیت زبانی، ریچارد رورتی.

۱. برگرفته از: عیسی موسی‌زاده، نسبت زبان و واقعیت در اندیشه نئوپراگماتیستی ریچارد رورتی، رساله دکتری، استاد راهنما: محمد اصغری، محمدرضا عبدالله‌نژاد، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول). i.mousazadeh@tabrizu.ac.ir

** دانشیار، گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. m-asghari@tabrizu.ac.ir

*** دانشیار، گروه فلسفه، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. Abdollahnejad@tabrizu.ac.ir

□ موسی‌زاده، عیسی؛ اصغری، محمد؛ عبدالله‌نژاد، محمدرضا (۱۴۰۰). ساختار زبانی واقعیت در اندیشه ریچارد رورتی. پژوهش‌های

فلسفی-کلامی، ۲۳(۹۰)، ۱۰۳-۱۲۰. doi: 10.22091/jptr.2021.6954.2544



۱. مقدمه

واقعیت و شناخت آن از جهتی مهم‌ترین، اصلی‌ترین و مبنایی‌ترین بحث تمامی حوزه‌های فکری و عملی است. محوریت واقعیت در بسیاری از بحث‌ها مانند هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی به قدری مهم است که بدون در نظر گرفتن آن، غالباً بی‌نتیجه خواهند شد. انسان به عنوان موجود شناسنده، در نگاه سنتی و کلاسیک، اغلب منفعل در نظر گرفته شده و جهان واقع و واقعیت نیز متعاقباً به عنوان متعلق شناسایی و فراهم‌کننده مبنایی برای صدق معرفت ما به جهان واقع محل توجه بوده است؛ اما در فلسفه‌های معاصر، به‌ویژه در پدیدارشناسی، فلسفه‌های پسامدرن و پساساختارگرا و نیز در نئوپراگماتیسم افرادی مثل رورتی، پاتم و رابرت براندن و دیگران، اکنون و متناسب با نگاه جدید به فاعل شناسا به عنوان عاملی فعال و نه منفعل در فرآیند شناسایی، رویکرد سنتی به واقعیت و جهان واقع در معرض تردید قرار گرفته است. به‌ویژه با چرخش زبانی‌ای که در قرن بیستم اتفاق افتاد، واقعیت رنگ و بوی زبانی پیدا کرد و نگرش زبانی به واقعیت برجسته شد. در این بین، دیدگاه نئوپراگماتیستی ریچارد رورتی به واقعیت با توجه به چرخش زبانی‌ای که در فلسفه‌اش کاملاً نمایان است به شدت تحت تأثیر باورهای او درباره زبان و ویژگی‌هایی است که وی برای زبان برمی‌شمرد، مخصوصاً اینکه امکان فراروی از آن را رد می‌کند. به این ترتیب، شاهد رویکردی کاملاً زبانی در دیدگاه رورتی به واقعیت هستیم. مقاله حاضر به دنبال توصیفی تحلیلی درباره چنین واقعیتی در اندیشه رورتی است.

تقریباً تمامی آثار مهم رورتی به زبان فارسی ترجمه، و چندین مقاله داخلی هم درباره دیدگاه‌های وی تألیف شده و در اختیار محققان و علاقه‌مندان به اندیشه‌های وی قرار دارد. اما در باب مفهوم «واقعیت» در اندیشه رورتی اثر مستقلی وجود ندارد و جای خالی این مفهوم مهم و محوری، به‌ویژه در آثار داخلی، دیده می‌شود. بنابراین، پژوهش حاضر در صدد توصیف تحلیلی دیدگاه یکی از اصلی‌ترین فیلسوفان پراگماتیست معاصر، یعنی ریچارد رورتی، و نشان‌دادن رویکرد محوری نئوپراگماتیست‌ها درباره واقعیت از طریق بررسی دیدگاه او است.

۲. ویژگی‌های زبان در اندیشه رورتی

رورتی تحت تأثیر دیدگاه داروینی تکامل برای زبان ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد که مهم‌ترین آنها خصلت ابزاری زبان است (Rorty, 1991 a, 126) که به جرئت می‌توان گفت سایر خصایص زبان، مانند خصایص امکانی، پیشامدی، تاریخی و استعاری بودن زبان به نوعی بر مبنای همین خصیصه ابزاری مطرح می‌شود.

۲-۱. ماهیت ابزاری زبان

داروین معتقد بود جهش‌ها و تغییراتی که در موجود زنده اتفاق می‌افتند کاملاً تصادفی هستند و هیچ هدف از پیش تعیین‌شده‌ای را دنبال نمی‌کنند؛ ولی در ادامه از بین تغییراتی که اتفاق افتاده‌اند آنهایی که

توانایی موجود زنده را برای سازگاری با محیط افزایش می دهند و به معنایی امکان بقای موجود زنده را تقویت می کنند، از طریق محیط حمایت، حفظ و در واقع انتخاب می شوند. توصیف داروینی از تکامل، چند نکته مهم و در خور توجه دارد که توصیف رورتی از زبان را تحت تأثیر خود قرار داده است. از جمله آنها نگاه ابزاری به امکانات و توانایی های موجود زنده است.

اما وسیله و ابزار، اساساً برای انجام دادن کاری و دست یافتن به هدفی است و «برای هدفی بودن» ماهیت آن را تشکیل می دهد. لذا «نسبت ابزارها با چیزی که با آن کار می کنند، فقط موضوع سودمندی برای مقصود خاصی است نه مطابقت» (رورتی، ۱۳۸۴، صص ۱۲۵-۱۲۶). بنابراین، از نظر رورتی، زبان نه ذاتی آدمی است و نه اساساً ذاتی دارد. واژگان و زبان ابزاری همانند ابزارهای دیگرند که در جریان تکامل تدریجی به وجود آمده و دقیقاً به همین علت نیز همواره این امکان هست که تغییرات محیطی کارایی شان را کاهش دهد. لذا آنها برای حفظ سازگاری بهتر با محیط و زیست بوم جدید و بهبود کارایی و عملکرد، دائماً نیازمند و در معرض تغییرند (Rorty, 1991 a, p.127). مطابق چنین برداشت زیست شناسانه ای از زبان، منشأ و ماهیت زبان تبیینی کاملاً طبیعی پیدا می کند نه انتزاعی و متافیزیکی. به این معنا که پیدایش زبان مربوط به شرایط تجربی و علی و معلولی است و مسبوق به هیچ شرط پیشاتجربی و استعلایی نیست.

۲-۲. ناممکن بودن فراروی از زبان

نگاه ابزاری به زبان لوازمی دارد که رورتی می کوشد به آنها پای بند باشد. ناممکن بودن فراروی از زبان در واقع یکی از این لوازم است. رورتی معتقد است برای ما موجودات زبانمند، امکان خروج از زبان و توصیفات زبانی وجود ندارد و این در واقع یعنی ما زندانیان زبان و توصیفات متغیر و تاریخیمان هستیم (رورتی، ۱۳۸۴، صص ۹۶-۹۸). راهی برای برون رفت از زبان وجود ندارد تا به واقعیت عریان دست یابیم، چه این واقعیت از سنخ عقل و معقولات باشد و چه از سنخ حس و محسوسات. وی حتی درباره عباراتی که به ظاهر توصیفگر احوالات درونی مان هستند (نظیر گرسنه ام، درد دارم و...) معتقد است آنها کارکردی جز کمک کردن به سازگاری و هماهنگی ما با دیگران (و محیط) ندارند. وی به باور ویتگنشتاین و دیویدسن استناد می کند و می گوید زبان به هیچ وجه در صدد ارتباط با واقعیت غیرزبان شناختی نیست. حتی داشتن ذهن نیز به معنای توانایی هماهنگ کردن خود با محیط است نه تناتری درونی (Rorty, 2003).

به این ترتیب، وی هر نوع ارجاع زبان به واقعیت، اعم از درونی یا بیرونی، را نفی می کند. لذا هیچ چشم انداز ارشمیدسی و مطلق نمی تواند وجود داشته باشد. بنابراین، نه می توانیم از زبان خارج شویم و در باب مطابقت داشتن یا نداشتن آن با واقع سخن بگوییم و نه اصول کلی و عقلانی وجود دارد که مبنایی برای توجیه کاربرد و انتخاب مجموعه ای از واژگان به جای مجموعه یا مجموعه های دیگر باشد؛ اما این به

معنای نبود توجیهی برای به‌کاربردن برخی واژگان و نه واژگان دیگر نیست. با توجه به نگاه ابزاری به زبان و اینکه واژگان نمایاننده جهان و واقعیت مستقل از زبان نیستند، توجیه کاربرد واژگان هم همانند ابزارها که همواره توجیهشان در نسبت با هدفی خاص است، در نسبت با هدفی که برای آن وجود یافته‌اند ممکن است. در واقع، کفایت و توجیه هر توصیفی از جهان، در نسبت با اهداف، مقاصد و منافع آن توصیف ارزیابی‌پذیر است و بنابراین ارزیابی توصیفات مختلف از جهان، بر اساس برآوردن مقاصد و منافع آنها می‌تواند اتفاق بیفتد (نوذری، ۱۳۸۰، ص ۲۷). بر همین اساس، رورتی به‌شدت تأکید دارد که توجیه کاربرد واژگان، هیچ ربطی به برقراری نسبتی خاص بین واژه‌ها و ابژه‌ها ندارد، بلکه امری است وابسته به اهداف و منافعی که خودشان در بافت‌ها و بسترهای تاریخی و اجتماعی وجود می‌یابند و ارزیابی می‌شوند. بنابراین، توجیه کاربرد واژه‌ای خاص و نه هر واژه دیگری امری کاملاً اجتماعی است؛ زیرا اولاً توجیه کاربرد یک واژه و نه هر واژه دیگری، توجیه آن برای دیگران و جامعه است؛ ثانیاً، توجیه استفاده از واژگانی خاص وابسته به مقاصد و منافع استفاده از آن و در واقع نقشی است که آن واژگان می‌تواند بازی کند و چون معنا و نقش واژگان در کاربرد است و کاربرد واژه در دل تعاملات اجتماعی و در بستر تاریخی و فرهنگی می‌تواند اتفاق بیفتد، پس به این معنا هم توجیه امری کاملاً اجتماعی است نه فردی؛ یعنی استفاده از چنین واژگانی برای دیگرانی که افراد جامعه واحدی را تشکیل می‌دهند پذیرفتنی است یا نه.

۳-۲. ماهیت اجتماعی، استعاری، پیشامدی و امکانی زبان

رورتی معتقد بود ما نمی‌توانیم و در موقعیتی نیستیم که در باب بازنمایی و توصیف واقعیت توسط زبان داوری کنیم. در واقع، ما نمی‌توانیم وجود زبانی را که توصیف دقیق و درستی از واقع داشته باشد توصیف یا بیان کنیم (Rorty, 1980, p.305). رورتی اساساً به فراروایتی به نام زبان اعتقادی ندارد:

دلیلی وجود ندارد که کاربردهای زبانی را با هم در چیزی بزرگ به نام «زبان» جمع کنیم و سپس به دنبال «شرط امکان» آن باشیم، [همان‌طور که دلیلی وجود ندارد که] تمامی باورهایمان را درباره این جهانِ زمانمند و مکانمند در چیزی به نام «تجربه» جمع کنیم و سپس، مثل کانت، به دنبال «شرط امکان» آن باشیم (Rorty, 1991 a, p.127).

بنابراین، وی زبان را به عنوان چیزی بزرگ که بتوان همه کاربردهایش را در فراروایتی به نام «زبان» جمع کرد، قبول ندارد، همان‌طور که ذهن را به عنوان چیزی که ادراکات و آگاهی‌ها در آن جمع می‌شوند قبول ندارد و در مقابل به شکل‌گیری و رشد زبان در بستری فرهنگی، اجتماعی و تاریخی قائل است. در واقع، زبان ابزاری برای بهبود و تسهیل فعالیت‌های گروهی و اجتماعی افراد است تا جایی که حتی توصیفات افراد از طبیعت و خودشان نیز تابعی است از نیازهایشان و از همین رو نیز به تبع ویژگی ابزاری‌ای که زبان دارد ویژگی امکانی را در زبان شاهدیم. در باب زبان نیز موضوع از همین قرار است. زبانی که تابع نیازهای متغیر است هرگز نمی‌تواند ماهیت ثابتی داشته باشد. به عبارت دیگر، از این مطلب

دو نکته استنباط می‌شود؛ نخست اینکه، زبان فاقد ماهیت ثابتی است؛ و دوم اینکه، واقعیت، ساخته‌شده از زبان است و این، مخصوصاً در مسئله فرهنگ ادبی در اندیشه رورتی بسیار مهم و کلیدی است (Asghari, 2019, p.216). بر همین اساس، رورتی وجود واژگان نهایی ثابت را منکر می‌شود:

همه آدمیان حامل دسته‌ای از کلمات‌اند که برای توجیه اعمالشان، باورهایشان و زندگی‌هایشان به کار می‌برند. اینها کلماتی هستند که ما با تدوینشان دوستانمان را می‌ستاییم و دشمنانمان را سرزنش می‌کنیم، پروژه‌های طولانی‌مدتمان، عمیق‌ترین شک و تردیدهایمان و عالی‌ترین امیدهایمان را تدوین می‌کنیم، آنها کلماتی هستند که ما در قالبشان گاه به طور آینده‌نگرانه و گاه گذشته‌نگرانه، داستان زندگی‌مان را می‌گوییم. من این کلمات را «واژگان نهایی» شخص خواهم نامید (Rorty, 1998, p.73).

انکار وجود واژگان نهایی ثابت به این معنا است که واژگان نهایی از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. لذا نمی‌توان از طریق زبان، توصیفی همیشه ثابت از واقعیت به طور کلی مطرح کرد. امکانی و پیشامدی بودن زبان، متقابلاً پیشامدی بودن رویه‌های فرهنگی را در پی دارد و نتیجه نهایی چنین تقابلی در پیشامدی بودن زبان و رویه‌های فرهنگی، نبود واژگان جهان‌شمول است، به این معنا که هر جامعه‌ای واژگان مخصوص خود را خواهد داشت و به اصطلاح هیچ نقطه ارشمیدسی‌ای برای ارزیابی و امتیازدهی در باب واژگان استفاده‌شده در جوامع مختلف وجود ندارد (Rorty, 1991 a, p.12) و این واقعیت که ما به یک سبک نه سبکی دیگر سخن می‌گوییم به وسیله رویدادهای تاریخی تعیین شده است که کاملاً می‌توانست طور دیگری باشد (Brandon, 2000, p.35).

نگاه استعاری رورتی به زبان نیز نظریه پیشامدی و امکانی بودن زبان را تقویت می‌کند. دیویدسن معتقد است کلمات به لطف کاربرد ناآشنا و غیر متعارفشان ویژگی استعاری پیدا می‌کنند و اصطلاحاً گفته می‌شود که در قالب عبارات و بیان‌های استعاری به کار رفته‌اند. نکته اینجا است که کلمات در چنین قالبی معنای لفظی‌شان را حفظ می‌کنند و چنین نیست که معنایی تمثیلی و رمزی به خود بگیرند. در واقع، تمام محتوای شناختی استعاره‌ها در معنای لفظی‌شان است. رورتی تحت تأثیر چنین اندیشه‌ای معتقد است استعاره‌ها صرفاً معنای لفظی دارند. آنها فکر و بینش ما را به جهان را تحریک می‌کنند؛ ولی به هیچ عنوان تصویرگر جهان نیستند. بنابراین، استعاره‌ها هادی ما به نگاه‌هایی تازه و لذا شکل‌های جدیدی از زیستن‌اند. به نظر رورتی، چنین دیدگاه استعاری‌ای در باب زبان، ما را در موقعیت درک ماهیت پیشامدی و امکانی زبان قرار می‌دهد (نک: اصغری، ۱۳۹۴، ص ۱۰).

در نتیجه، می‌توان گفت رورتی می‌کوشد با نگاه استعاری به زبان، ایده واسطه و بازنمایاننده بودن زبان را در معرض تردید قرار دهد. وی تغییرات و انقلاب‌های علمی را بازتوصیفات استعاری در باب طبیعت و خودمان می‌داند نه تلاش‌هایی برای کشف سرشت ذاتی نهفته در آنها. چنین نگاهی به زبان

و واژگان‌ها را در واقع می‌توان محصول متغیرداندستن زبان و واژگان و متعاقباً رویه‌های فرهنگی دانست (رورتی، ۱۳۸۵، ص ۴۱-۴۲).

نهایتاً، از نظر رورتی، زمانی که زبان را به عنوان میانجی و واسطه در نظر می‌گیریم در واقع از طریق آن در پی واقعیتی مستقل از زبان هستیم؛ ولی چنین تصویری در باب زبان درست نیست و جایگزینی چنین نگاهی با نگاه ابزاری به زبان از این ایده حمایت خواهد کرد که «زبان‌ها در طول تاریخ تغییر می‌کنند و بنابراین انسان‌ها گریزی از این تاریخت ندارند. نهایت کاری که انسان‌ها می‌توانند بکنند درگیرشدن در کشاکش‌های دوران خود برای آغازین دوران دیگر است» (رورتی، ۱۳۸۵، صص ۱۱۳-۱۱۵).

۳. روی گردانی از مفهوم «عینیت»

رورتی معتقد است عقل‌گرایی و عینیت‌گرایی از فلاسفه یونان باستان شروع شده و تا عصر روشنگری ادامه یافته بود. مشخصه بارز این جریان فکری غالب بر فلسفه غرب، تمرکز بر جست‌وجوی حقیقت است (اصغری، ۱۳۸۶، صص ۱۲۷-۱۳۲). این سنت فکری به حقیقت به مثابه چیزی که برای خودش باید جست‌وجو شود توجه می‌کند نه به عنوان چیزی که برای شخص و اجتماع واقعی‌اش خوب است. در این سنت فکری تلاش انسان برای یافتن معنای هستی خود از طریق روی گردانی یا چرخش از همبستگی به سوی عینیت است و خواست عینیت در واقع تلاشی است برای برقراری ارتباط با آنچه غیرانسانی است. در واقع حرکت به مکانی از قبل مهیا شده است؛ مکانی که خارج از عالم و اجتماع انسانی است. فیلسوفان سنتی عینیت‌گرا مدام بر این چرخش تأکید داشتند. آنها تصور می‌کردند «مسئله اصلی اندیشه فلسفی این است که فرد خود را از هر اجتماع ویژه‌ای جدا کند و از منظری جهان‌شمول‌تر به آن بنگرد» (رورتی، در: کهن، ۱۳۸۱، ص ۶۰۹). اصطلاحاتی مانند «خدا»، «عقل» و «طبیعت» نیز میراث تفکر عینیت‌گرایانه همین سنت فکری است که بر محور جست‌وجوی حقیقت شکل گرفته است. در چنین سنتی (سنت عینیت‌گرایانه) مفاهیمی مانند «همبستگی»، «توافق» و «اجماع انسان‌ها» در جامعه نادیده گرفته شده و به همین دلیل شایسته است که از آنها خلاص شویم.

روشنگری مطابق پروژه اقتدارستیزی‌اش، مفهوم «خدا» را نفی، و عقل و عقلانیت را جایگزین آن کرد. در ادامه همین اقتدارستیزی روشنگری و در قرن بیستم برای خلاصی از اصطلاحاتی همچون «عقل»، «طبیعت» و «حقیقت» تلاش‌های بسیار صورت گرفت. چنین تلاش‌هایی که در مجموع خواهان خلاصی انسان از مسئول‌بودنش در برابر هر چیزی غیر از انسان‌های دیگر است، تلاش‌های خوب و سودمندی هستند و برای اعتماد به نفس و عزت نفسمان مفید خواهند بود (Baker & Hanns Reill, 2001, p.47).

رورتی در ضمن بررسی عوامل پیدایش مفهوم «عینیت» می‌کوشد آن را با مفهومی بهتر و مفیدتر، یعنی «همبستگی» جایگزین کند. وی عامل اصلی پیدایش مفهوم «عینیت» را مبتنی‌بودن فرهنگ غربی بر

مفهوم «حقیقت» می‌داند که خود از نتایج تمایزی است که فرهنگ غربی بین شناخت نظری و عملی قائل شده است (نک.: اصغری، ۱۳۸۶، صص ۱۲۷-۱۳۲). در واقع، به نظر رورتی، نتیجه‌گریزناپذیر باور به اینکه تنها راه معناداری زندگی ما در داشتن ارتباط با حقیقتی فرانسسانی است که مستقل از پیوند با دیگران و شرکت در جامعه می‌توان به آن دست یافت، تولد مفهوم «عین» است؛ عینی که مستقل از انسان و نیازهایش وجود دارد.

توضیح اینکه، از نظر رورتی، انسان همواره می‌کوشد از طریق پیوستن خود به قلمروی گسترده‌تر به زندگی‌اش معنا ببخشد. پیوستن به قلمروی گسترده‌تر به دو صورت برای انسان ممکن است: «اولین راه گفتن داستان خدمتاتی است که انسان‌ها به یک اجتماع کرده‌اند ... راه دوم، تعریف و تشریح خود به مثابه موجودی است که در ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با واقعیت غیربشری قرار دارد» (کهون، ۱۳۸۱، صص ۶۰۰). از بین دو روش پیوستن به قلمروی فراخ‌تر، روش اول در راستای خواست همبستگی است و روش دوم در راستای خواست عینیت.

بنابراین، گرایش به مفهوم «همبستگی» به معنای تعهد به اشخاص جامعه خود و آرای آنها است و در مقابل گرایش به عینیت که به معنای گرایش به تعهد در برابر جهان خارج و ادعاهای موجود در باب آن است. به بیان دیگر، برخلاف گرایش به عینیت که نوعی تمایل به واقعیت غیربشری است، میل به همبستگی نوعی تمایل به ارتباط با اعضای جامعه و افراد دیگر است. لذا رورتی معتقد است باید مفهوم «توافق غیرتحمیلی» جایگزین مفهوم کمتر سودمند «عینیت» شود (Rorty, 1991 b, p.154). به نظر وی، اگر ما خواست عینیت را کنار بگذاریم و به خواست همبستگی رو کنیم، آنگاه پیشرفت به معنای امکان انجام‌دادن کارهای سودمندتر خواهد بود (کهون، ۱۳۸۱، صص ۶۰۷).

گرایش به همبستگی، برخلاف گرایش به عینیت، اساساً نوعی گرایش سیاسی، اجتماعی و اخلاقی است و بر همین اساس عادت‌های مربوط به تکیه بر علاقه و اشتیاق به اطلاعات و افکار جدید، تکیه بر احترام به عقاید همکاران و به طور خلاصه تکیه بر اقتناع نه تحمیل، یگانه‌فضایی هستند که دانشمندان دارند (Rorty, 1991 b, p.39). از نظر رورتی، همبستگی واقعیتی غیرتاریخی نیست که در طول تاریخ، اندیشمندان کشف کرده باشند، بلکه کاملاً ساخته اجتماع انسانی در طول تاریخ است (Rorty, 1998, p.19). چنین خصیصه‌ای (خصیصه ساختی بودن همبستگی) در ارتباط با ویژگی‌های تاریخی، زمانی و مکانی بودن همبستگی است.

به این ترتیب، جامعه و همبستگی اجتماعی در اندیشه رورتی به نوعی جایگزین واقعیت فرانسسانی می‌شود. لذا پایان پژوهش (نک.: اصغری، ۱۳۸۸) برای وی نه کشف چنین واقعیتی یا نزدیکی به آن، بلکه تحقق همبستگی اجتماعی در بستر شکل‌گیری باورهایی است که آن را تقویت می‌کنند. وی با این کار در واقع عینیت را به بین‌الادهانیت فروکاست. وی معتقد است در صورتی که عینیت به

همبستگی بازتفسیر شود، از پرسش‌هایی از این دست که «چگونه می‌شود با واقعیتی که مستقل از ذهن و زبان است ارتباط برقرار کرد؟» خود به خود اجتناب خواهد شد و در عوض بر این مسئله تأکید خواهد شد که: محدودیت‌های اجتماع ما کدام‌اند؟ آیا رویارویی‌هایمان به حد کافی آزاد و باز هستند؟ (Rorty, 1991 b, p.13).

۴. نفی ثنویت زبان و واقعیت

رورتی پس از جایگزینی عینیت با همبستگی، در ادامه می‌کوشد نشان دهد که اولاً ثنویت بین زبان و واقعیت وجود ندارد و ثانیاً با توجه به ماهیت ابزاری زبان، واقعیت، آن‌گونه که برای ما نمود پیدا می‌کند، ساخته زبان و نوع توصیفات ما است.

ماهیت‌باوران تا مدت‌ها تصور می‌کردند واقعیتی مستقل از زبان وجود دارد که کار زبان توصیف آن است و همان واقعیت میزان و ملاکی برای ارزیابی توصیفی است که از آن و در قالب زبان صورت‌بندی می‌شود. در این میان، ویتگنشتاین اول با نظریه تصویری زبان، از جمله کسانی بود که حامی چنین ثنویت بین زبان و واقعیت بودند. مطابق نظریه تصویری، زبان تصویرگر واقعیت است، واقعیتی که آن بیرون و مستقل از زبان و فاعل شناسا قرار دارد. تصور زبان به عنوان حائلی بین ذهن و عین (یا واقعیت) و ثنویت بین زبان و واقعیت از یک طرف باعث به وجود آمدن مفاهیمی همچون «شیء فی‌نفسه» و تمایز آن از «نمود» شده و از طرف دیگر حتی به شکاکیت برخی اندیشمندان به امکان شناخت واقعیت انجامیده است.

شخص ماهیت‌باور، جهان را دارای ذاتی ثابت و دائمی می‌داند که امکان مواجهه مستقیم با آن و شناخت آن با چنین مواجهه‌ای و مستقل از زبان وجود دارد و بنابراین حقیقت و صدق هم در مطابقت زبان با واقعیتی است که مستقل از آن و در آنجا وجود دارد. رورتی می‌گوید: «تصویر ماهیت‌باور از نسبت میان زبان و جهان او را به این مدعا پس می‌نشانند که جهان مستقل از زبان بازشناختنی است ... این رویارویی اولیه، رویارویی با همان خود جهان است، جهانی که ذاتاً هست» (رورتی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۹). به بیان دیگر، ماهیت‌باوران معتقدند برخی علوم ما را به ورای زبان و نیازهایمان به امری مطلق، غیرنسبی و به طرز باشکوهی غیرانسانی می‌برد. اموری مانند واقعیت عینی، شیء فی‌نفسه و خدا نمونه‌هایی از همین امور بیرون از خود، زبان، مقاصد و نیازهای ما است که در دوره‌های مختلف تاریخی دستاویز اندیشمندان متعددی بوده است.

اما رورتی برخلاف این سنت ماهیت‌باور و نظریه تصویری ویتگنشتاین اول، به نظریه کاربردی ویتگنشتاین دوم تمایل دارد و از آن حمایت می‌کند. در نظریه کاربردی زبان، که مطابق آن زبان ماهیتاً امری اجتماعی است نه شخصی، زبان نه تصویرگر واقعیت که به نوعی سازنده آن است. رورتی بر همین

اساس و ادامه کار ویتگنشتاین دوم، نه ثنویت زبان و واقعیت را قبول دارد و نه حائل و حجاب بودن زبان بین ذهن و واقعیت را. وی می‌کوشد تصویر زبان به عنوان راهی برای پیوند دادن چیزها به یکدیگر را جایگزین تصویر زبان به عنوان حائل و حجاب بین ذهن و واقعیت کند (رورتی، ۱۳۸۴، صص ۱۰۵-۱۰۶). از نظر وی، فراروی از زبان برای ما ممکن نیست و ما همواره در زندان زبان و توصیفاتش گرفتاریم. وی حتی بر همین اساس در بحث از مفهوم «حقیقت» یا «صدق» هم منکر نظریه مطابقت می‌شود که بر اساس آن، صدق در مطابقت بین توصیف زبانی و واقعیت مستقل توصیف شده است. به نظر وی، حقیقت نمی‌تواند بیرون از زبان باشد؛ چراکه ۱. فقط توصیفات ما از جهان امکان صدق و کذب دارند، ۲. توصیفات صرفاً در قالب جملات امکان صورت‌بندی دارند، ۳. جملات عناصر سازنده زبان هستند، و ۴. زبان مخلوق انسان است. بنابراین، حقیقت وابسته به زبانی است که به وسیله انسان و برای مقاصد و اهدافی ویژه به وجود آمده است. رورتی می‌گوید: «چون حقیقت (صدق) صفتی از جملات است، چون جملات وابسته به واژگان‌ها هستند و چون واژگان‌ها توسط آدمیان ساخته شده‌اند، پس حقایق ساخته شده‌اند» (رورتی، ۱۳۸۵، ص ۳۲؛ نیز نک.: اصغری، ۱۳۸۹ و اصغری، ۱۳۹۲). به باور وی، مافقط می‌توانیم توصیفات مختلف را با هم مقایسه کنیم و این امکان وجود ندارد که توصیفات را با واقعیتی مستقل از زبان ارزیابی کنیم و در واقع راهی غیر از زبانی که باورهایمان را در قالب آن صورت‌بندی می‌کنیم برای شناختن واقعیت وجود ندارد (Brandon, 2000, p.35). در واقع، باید گفت رورتی از این دیدگاه امثال دیویدسن و ویتگنشتاین حمایت می‌کند که زبان جزء جدایی‌ناپذیر تجربه ما از جهان است و با تأکید بر شیوه‌های غیربصری و غیربازنمودی توصیف اموری همچون ادراک حسی، تفکر و زبان، می‌کوشد تمایز میان شناختن چیزها و به‌کار بردن آنها را از میان بردارد و نشان دهد که ادعای شناختن x همان ادعای توانا بودن به انجام دادن چیزی با x یا توانایی نسبت‌دادن x به چیز دیگری است (رورتی، ۱۳۸۴، صص ۹۸-۹۹).

رورتی به تبعیت از ویتگنشتاین دوم، کواین و دیویدسن نه تنها زبان را تصویرگر واقعیت نمی‌داند، بلکه آن را تصویرگر اندیشه هم نمی‌داند. آنها منکر تمایزات زبان و واقعیت، و صورت و محتوا بودند و حتی دیویدسن سخن گفتن از زبان را جایگزین سخن گفتن از دستگاه‌های مفهومی می‌کند (Guignon & Hiley, 2003, p.17)؛ اما با این حال وی آنها را کاشف طبیعت ذاتی زبان نمی‌داند، بلکه چنین تعبیر می‌کند که «آنها کمک کرده‌اند تا از شر تصویری گمراه‌کننده و بی‌فایده خلاص شویم، ... : تصویر بیرونی بودن یک عین، معنا و سپس برچسب آن، یعنی واژه» (Critchley & et al., 1996, p.47).

۵. ساختی بودن واقعیت

در اینجا به دو جنبه از اندیشه رورتی باید توجه کرد: یکی اینکه، از نظر رورتی، واقعیت هرگز به صورت

عریان برای ما در دسترس نیست و ما همواره با توصیفات خود از واقعیت مواجهیم نه واقعیت مستقل از زبان و نیازهایمان؛ و دوم اینکه، زبان ماهیتی ابزاری، شعرگونه و استعاری دارد (Asghari, 2019, pp.216-217). سپس روشن خواهد شد که چگونه به نظر رورتی واقعیت برای ما چیزی است که به وسیله خود ما و با همکاری هم ساخته می‌شود و این‌گونه نیست که ما همچون آینه‌ای باشیم که واقعیت را در خود منعکس می‌کند و لذا واقعیت امری یافتنی یا کشف‌کردنی باشد.

اغلب و مخصوصاً در نگاه عرفی، ذهن به مثابه چشم درونی در نظر گرفته می‌شود که مشغول تماشای امور در فضایی تثانرمانند در درون است. رورتی با این نگاه به شدت مخالفت می‌کند و با تکیه بر رویکرد پراگماتیستی و داروینی‌ای که داشت معتقد است کارکرد ذهن نه بازنمایی یا تصویرگری واقعیت که هماهنگ کردن اعمالمان با محیط پیرامون و دیگران با استفاده از به‌کارگیری زبان است. بر همین اساس، وی تقابلی را که تحت عنوان «تقابل و ثنویت زبان و واقعیت» در سنت فلسفی غرب و در تصویر دکارتی‌کانتی از ذهن و واقعیت جریان داشت منکر می‌شود و منشأ تصویرهایی از این دست را تمایز درون و بیرون می‌داند که با اندیشه‌های دکارت وارد فلسفه شده است. به بیان دیگر، پیش‌فرض اصلی این تصاویر قائل‌شدن به درونی برای اذهان یا زبان‌ها است که می‌تواند در مقابل چیزی بیرونی قرار گیرد و قائل‌شدن به واقعیتی بیرونی و مستقل و هویتی دارای ذات ثابت و غیربیشری به معنای تسلیم‌شدن به تصویر ذهن به مثابه آینه طبیعت است (Rorty, 1991 b, p.12).

ملاحظه می‌شود که، به نظر رورتی، کارکرد اصلی رفتار زبانی و علائم و اصواتی که فرد ایجاد می‌کند هماهنگ کردن اعمال او با محیط پیرامون و دیگران و فراهم کردن امکان پیش‌بینی رفتار آتی‌اش برای اطرافیان است و البته این به معنای وجود ارتباطی علی بین زبان و محیط پیرامونی است. لذا زبان در نسبتی خاص با محیط پیرامونی شکل می‌گیرد نه در خلأ. به بیان دیگر، بر اساس این دیدگاه، کارکرد و منظور از جمله‌هایی که ظاهراً توصیف و برون‌ریز احوالاتی همچون گرسنگی و ... هستند بر زبان رانده می‌شود، نه بیرونی کردن آنچه درونی است، بلکه در واقع کمک به محیط برای پیش‌بینی اعمال و هماهنگ کردن رفتارمان با آن است (رورتی، ۱۳۸۴، صص ۲۸-۲۹). در واقع، واژه‌ها گره‌هایی در شبکه علی بین انسان و محیط هستند که او را به زیست‌بومش پیوند می‌زنند نه بازنمودهایی که در درون فضای ذهن قرار دارند؛ چراکه ابزارها بخشی از فرآیند تعامل موجودات زنده با محیطی است که در آن نفس می‌کشند و چنان‌که گذشت، زبان‌ها ابزارهای بسیار کارآمد و مفیدی برای تعامل و کارکردن با چیزها در محیط هستند.

اما آنچه در دیدگاه رورتی اهمیت ویژه دارد و لازم است در ابتدای کار به آن توجه شود این است که مواجهه انسان با واقعیت نه در خلأ بلکه در نسبت با مقاصد و نیازهای انسان صورت می‌گیرد و زبان در این بین نقش ابزار کارآمدی را دارد که بر مبنای سودمندی و در جهت نیل به مقاصد و نیازهای موجود زبانمند استفاده می‌شود. شاید دلیل اصلی رورتی برای بیان اینکه مواجهه انسان با واقعیت مواجهه‌ای

زبانی است این باشد که اساساً امکان فراروی از زبان برای انسان مقدور نیست. همان‌طور که گذشت، وی به تبعیت از کواین معتقد بود برای ما موجودات زبانمند، امکان خروج از زبان و توصیفات زبانی وجود ندارد (رورتی، ۱۳۸۴، ص ۹۷) و این در واقع یعنی ما زندانیان زبان و توصیفات متغیر و تاریخی هستیم. چنین باوری را می‌توان نتیجه رویکرد داروینیستی و پراگماتیستی وی دانست که بر اساس آن، ما واژگان را به سبب منافع و سودمندیشان به کار می‌بریم نه به دلیل بازنمایی درست واقعیت. وقتی از یک طرف واژگان اساساً ماهیتی ابزاری دارند و نسبت ابزار با آنچه برای آن به کار می‌رود نسبت سودمندی است و از طرف دیگر تنها شناخت ما از یک چیز، در نظر گرفتن نسبت آن چیز با سایر چیزها است، کاملاً طبیعی است که خروج از زبان و توصیفاتش و مشاهده و ادراک عریان واقعیت غیر ممکن باشد. پس «هرگز نمی‌توانیم از زبان پا بیرون بگذاریم و دیگر نخواهیم توانست بدون وساطت توصیف زبانی به واقعیت دست یابیم» (رورتی، ۱۳۸۴، ص ۹۷). جان کلام رورتی در این خصوص این است که مواجهه انسان با واقعیت مواجهه‌ای زبانی است. لذا واقعیت به صورت لخت و عریان هرگز در دسترس ما قرار نمی‌گیرد و جهان بدون توصیفات ما از آن نمی‌تواند برای ما وجود داشته باشد.

اکنون باید بیفزاییم که چنین زبانی که به نظر رورتی امکان فراروی از آن وجود ندارد همراه با ویژگی ابزاری خود دارای ساختاری شعرگونه و استعاری هم هست. لذا واقعیت در اصل ساخته انسان‌ها در همکاری با هم است که در زبان اتفاق می‌افتد. چنین واقعیتی، واقعیتی زبانی است نه واقعیتی مستقل از زبان که به نظر کواین اساساً برای انسان دست‌یافتنی و شناختنی نیست.

رورتی معتقد است زبان به عنوان ابزار کارآمدی که بر مبنای سودمندی و در جهت نیل به مقاصد و نیازهای موجود زبانمند استفاده می‌شود، هویتی کاملاً سیال و متغیر دارد و متناسب با نیازها و مقاصد موجود زبانمند که آنها هم بسته به موقعیت تاریخی و اجتماعی فرد کاملاً متغیرند، تغییر می‌کند و بر همین اساس هم دارای ساختاری شعرگونه و استعاری است. امروزه، هر روز بیش از پیش، هم‌زمان با اینکه کارکرد واقع‌نمایی زبان در معرض تردید قرار می‌گیرد، بر ساختار شعرگونه و استعاری‌اش تأکید می‌شود. برعکس فلسفه سنتی که از ساختار شعرگونه زبان غفلت داشته و عنصر استعاره را جنبه‌ای منفی، مخصوصاً در حوزه معرفت‌شناسی و به طور کلی فلسفه دانسته است، برای اندیشمندان معاصر نقش، کارکرد و گستره تأثیر جنبه استعاری و شعرگونه زبان بسیار مهم و جذاب است، به طوری که امروزه دیگر وجود و کاربرد استعاره به شعر و ادبیات محدود نمی‌شود، بلکه بسیاری از گفتمان‌های ایجادشده اعم از علم، هنر، اخلاق و سیاست را نمایندگی می‌کند و حتی گاه در علم، اخلاق و هنر شاهد جمله‌هایی به لحاظ سنتی کاذب هستیم که علی‌رغم صورت کاذبشان بسیار روشنگر و مفید ارزیابی می‌شوند. لذا بسیاری، از جمله رورتی، معتقدند استعاره و شعرگونه‌گی عنصر اساسی پیشرفت در تمامی زمینه‌های علمی و فرهنگی است. وی تحت تأثیر دیویدسن معتقد است استعاره‌ها با وجود اینکه معنایی جز معنای لفظی ندارند، ولی کارکردهای مهمی در

زبان دارند. آنها در نسبت با باورها نقشی علی دارند. لذا در وجود و بازتعریف باورها، توصیفات و حتی نیازهای ما نقش پُررنگی ایفا می‌کنند (Rorty, 1991 b, p.124). علل باور برخلاف دلایلش که نقشی معرفت‌شناختی دارند، فقط نقش هستی‌شناختی دارند. بنابراین، گرچه استعاره‌ها برای حضور و فعالیت در محیط و با دیگران ابزارهای بسیار کارآمد و مفیدی هستند، ولی جنبه شناختی ندارند. وی می‌گوید: «وقتی استعاره‌ای خلق می‌شود، بیانگر یا گویای چیزی نیست که از قبل موجود باشد؛ البته، هرچند چنین استعاره‌ای معلول چیزی است که از قبل موجود است» (Rorty, 1998, p.36).

می‌بینیم که برای رورتی استعاره، مانند خود زبان، جنبه‌ای ابزاری داشته و برای عمل در محیط و با دیگران و در جهت اهدافمان مفید است نه برای بازنمایی واقعیت. برای روشن شدن بحث در باب ویژگی ابزاری استعاره بهتر است به مثالی توجه کنیم که خود وی در همین خصوص مطرح کرده است. به نظر وی، «وقتی مسیحیان شروع به گفتن جمله «عشق یگانه قانون است» کردند و وقتی کپرنیک گفت «زمین دور خورشید می‌چرخد» و وقتی مارکس گفت «تاریخ، تاریخ مبارزه طبقاتی است» یا «ماده می‌تواند به انرژی تبدیل شود» در وهله نخست اینها کاذب جلوه می‌کردند. اما ما این‌گونه صحبت کردن‌ها را به عنوان فرضیه‌ها پذیرفته‌ایم و آنها را حقیقی پنداشته‌ایم (Rorty, 1991b, p.124). وی می‌افزاید مسیحیت بدون بازی زبانی‌ای که از خدا، رستگاری، روز داوری و غیره سخن می‌گوید نمی‌توانست ممکن باشد، درست همان‌طور که شطرنج نمی‌توانست بدون استفاده از کلمه‌های «شاه»، «رخ» یا «قلعه» ممکن باشد (Rorty, 1991b, p.125). وی در ادامه بسیاری از مفاهیم سنت فلسفی غرب را استعاری یا سرچشمه‌گرفته از استعاره معرفی می‌کند، از جمله مفاهیمی همچون «حقیقت»، «تمایز ذهن و عین»، «تمایز ضروری و ممکن» و ...

بنابراین، با توجه به اینکه از یک طرف امکان فراروی از زبان وجود ندارد و مواجهه با واقعیت مواجهه‌ای زبانی است و دسترسی به واقعیت عریان مقدور نیست و از طرف دیگر زبان ساختاری ابزاری، شعرگونه و استعاری دارد می‌توان نتیجه گرفت که زبان و واژگان نه تنها بازنمایاننده جهان و واقعیت نیستند، بلکه در واقع خالق و مبدع واقعیت‌اند (رورتی، ۱۳۸۴، ص ۳۰). به بیان دیگر، زبان ساختار شعرگونه‌ای دارد که جهان را می‌آفریند نه اینکه آن را منعکس کند. لذا هیچ‌گونه حقایقی بدون پیش‌فرض و بی‌طرفی وجود ندارد که به دور از امکان و احتمال‌های تاریخی خود باشد. زبان صرفاً ما را به توصیفی از جهان مجهز می‌کند که ماهیتاً تاریخی و امکانی است. این زبان است که جهان را می‌سازد نه اینکه آن را بازنمایی کند (نک: Best & Kellner, n.d.).

البته مقصود از اینکه ما واقعیت را آشکار، عیان و لخت در مقابل چشمانمان نخواهیم دید و لذا ایده دسترسی به واقعیت فی‌نفسه مستقل از هر سبک خاصی از توصیف فهم‌پذیر نیست، به هیچ وجه این نیست که ما خودسرانه و به صورت دلخواهی واقعیت را هر طور که تمایل داشته باشیم می‌سازیم؛ چراکه وی ضمن تأکید بر این نکته که هیچ راهی برای مواجهه با واقعیت جز از طریق زبان و توصیفاتش وجود

ندارد معتقد است اشیایی با تأثیرات علی، آن بیرون و در جهان خارج وجود دارند و توصیفات زبانی ما که تحت تأثیر اجتماع زبانی و تاریخ تأثیرگذار بر توصیف‌کننده است، در واقع نهایتاً مربوط به همین تأثیرات علی است. هرچند خود همین تأثیرات هم در سطح زبان درک‌شدنی و شناخت‌پذیرند نه مستقل از آن؛ ولی شبهه خودسرانه بودن ساخته‌های بشری را برطرف می‌کند.

وی، همان‌طور که خود نیز به آن اعتراف می‌کند، در این باب که واقعیت ساخت و ابداع زبان و محصول ما است به شدت تحت تأثیر ویتگنشتاین است. مطابق دیدگاه ویتگنشتاین، این زبان است که نوع ارتباط و نسبت ما را با واقعیت تعیین می‌کند نه اینکه ارتباط مستقیم و حسی با واقعیت ساختار زبان را تعیین کند. از طرفی، زبان قادر به توصیف حدود خودش نیست و لذا امکان خروج از زبان و توصیف واقعیت مستقل از زبان نیز غیر ممکن است. بنابراین، ما نمی‌توانیم از زبان و چارچوب‌های تحمیلی‌اش رها شویم و از میراث زبانی مان بگریزیم. رورتی تأکید فراوان بر این بیان ویتگنشتاین دارد که می‌گوید: «محدودیت‌های زبان من همان محدودیت‌های جهان من هستند و عکس آن محدودیت‌های جهان من همان محدودیت‌های زبان من هستند» (Rorty, 1982, p.25).

۶. نتیجه‌گیری

ریچارد رورتی تحت تأثیر رویکرد داروینستی‌اش، واقعیت را امری زبانی و ساخته زبان می‌داند که ما انسان‌ها با همکاری یکدیگر و متناسب با موقعیت تاریخی فرهنگی و نیازهایمان آن را ابداع کرده‌ایم. البته مقصود رورتی از اینکه می‌گوید واقعیت از طریق زبان ساخته می‌شود به هیچ وجه این نیست که ما خودسرانه و دلخواهی واقعیت را هر طور که تمایل داشته باشیم می‌سازیم؛ بلکه آنچه در واقع روی می‌دهد این است که ما در حال پاسخ به محرک بیرونی هستیم، پاسخی از سنخ جملات مختلف که خود را به صورت واکنش‌های زبانی نشان می‌دهد.

به علاوه، معلوم شد که علت اینکه رورتی چنین دیدگاهی را مطرح و از آن دفاع می‌کند، ویژگی‌هایی است که وی برای زبان قائل است. رورتی برای زبان ویژگی‌هایی را برمی‌شمرد که دیدگاهش در باب واقعیت را می‌توان محصول چنین نگرشی به زبان دانست. وی اولاً زبان را ابزاری مانند سایر ابزارها، و لذا آن را فاقد ماهیت و هویتی ثابت می‌داند؛ ثانیاً معتقد است فرارفتن از زبان ممکن نیست و لذا حدود جهان ما همان حدود زبان ما است؛ و بالعکس و ثالثاً زبان خصلتی استعاری، شعرگون و پیشامدی دارد. با توجه به اینکه امکان خروج از زبان وجود ندارد و از طرفی زبان خصلتی شعرگون و استعاری دارد، کارکرد زبان اساساً نمی‌تواند بازنمایی واقعیت باشد و واقعیت هرگز به صورت عریان و آن‌گونه که مستقل از زبان و توصیفات وجود دارد برای ما دست‌یافتنی نیست. بنابراین، از دیدگاه رورتی، واقعیت در دسترس و موجود برای ما واقعیتی زبانی و ساخته زبان در همکاری زبانی ما در اجتماع خواهد بود.

فهرست منابع

- اصغری، محمد. (۱۳۸۶). فلسفه سنتی از نگاه ریچارد رورتی. پژوهش‌های فلسفی، ۵۰ (۲۰۲)، ص ۱۱۳-۱۴۲.
- اصغری، محمد. (۱۳۸۸). تلقی رورتی از حقیقت به مثابه هدف پژوهش. تأملات فلسفی، ۱ (۱)، ص ۴۷-۶۵.
- doi: 20.1001.1.22285253.1388.1.1.2.7
- اصغری، محمد. (۱۳۸۹). نگاهی به فلسفه ریچارد رورتی. تهران: نشر علم.
- اصغری، محمد. (۱۳۹۲). حقیقت پست مدرن. (چاپ دوم). تهران: الهام.
- اصغری، محمد. (۱۳۹۴). مفهوم استعاره در اندیشه ریچارد رورتی، در باب زبان (۳)، مجموعه مقالات فلسفی، *تحلیلی و ادبی سومین همایش زبان*، ۹-۲۲.
- رورتی، ریچارد. (۱۳۸۴). *فلسفه و امید اجتماعی*. ترجمه عبدالحسین آذرنگ. تهران: نی.
- رورتی، ریچارد. (۱۳۸۵). *پیشامد، بازی و همبستگی*. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز.
- کهن، لارنس. (۱۳۸۱). *از مدرنیسم تا پست مدرنیسم*. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نی.
- نوذری، حسین علی. (۱۳۸۰). *پست مدرنیته و پست مدرنیسم*. تهران: نقش جهان.

References

- Asghari, M. (2019). The Priority of Literature to Philosophy in Richard Rorty. *Philosophical Investigations*, 13(28), 207-219.
doi: 10.22034/JPIUT.2019.36395.2437
- Asghari, M. (1386 SH). Richard Rorty on Traditional Philosophy. *Journal of Philosophical Investigations*, 1(202), 113-142.
- Asghari, M. (1388 SH). Richard Rorty on Truth as Aim of Inquiry. *Philosophical Meditations*, 1(1), 47-65. doi: 20.1001.1.22285253.1388.1.1.2.7
- Asghari, M. (1389 SH). *Negahi be Falsafe-yi Richard Rorty* [A look at the philosophy of Richard Rorty]. Tehran: Alam Publishing.
- Asghari, M. (1392 SH). *Haqiqat-i Post Modern* [Postmodern truth], 2nd ed. Tehran: Elham Publications.
- Asghari, M. (1394 SH). Mafhum-i Este'are dar Andishe-yi Richard Rorty [the concept of metaphors in Richard Rorty's thought]. *Majmu'a-yi Maqalat-i Falsafi, Tahlili va Adabi-yi Sevvomin Hamayish-i Zaban*, 9-22.
- Baker, K. M. & Hanns Reill, P. (Eds.). (2001). *What's Left of Enlightenment? A Postmodern Question*. Stanford University Press.
- Best, S. & Kellner, D. (n.d.). *Richard Rorty and Postmodern Theory*. Retrieved from: <http://www.gseis.ucla.edu/faculty/kellner/essays/richardrortypostmoderntheory.pdf>
- Brandon, R. (Ed.). (2000). *Rorty and His Critics*. Blackwell Publishers.
- Cahoone, L. (1381 SH). From Modernism to Postmodernism: An Anthology. (Rashidian, A. K., Trans.). Translated as: *Az Modernism ta Postmodernism*. Tehran: Ney

- Publication. [In Persian].
- Critchley, S., Mouffe, C., Derrida, J., Laclau, E. & Rorty, R. (Eds.) (1996). *Deconstruction and Pragmatism*. Routledge.
- Guignon, C. & Hiley, D (Eds.) (2003). *Richard Rorty (Contemporary Philosophy in Focus)*. Cambridge University Press.
- Nozari, H. A. (1380 SH). *Post Modernite va Post Modernism* [post-modernity and post-modernism]. Tehran: Naqsh-i Jahan Publications.
- Rorty, R. (1384 SH). *Philosophy and Social Hope*. (Azarang, A. H. & Naderi, N., Trans.). Translated as: *Falsafe va Umid-i Ijtima'ie*. Tehran: Ney Publication. [In Persian]
- Rorty, R. (1385 SH). *Contingency, Irony, and Solidarity*. (Yazdanjoo, P., Trans.). Translated as: *Pishamad, Bazi va Hambastegi*. Tehran: Markaz Publication. [In Persian].
- Rorty, R. (1980). *The Philosophy and Mirror of Nature*. Princeton University Press.
- Rorty, R. (1982). *Consequences of Pragmatism*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Rorty, R. (1991a). *Essays On Heidegger and Others: Philosophical Papers*, vol.2. Cambridge: Cambridge University Press
- Rorty, R. (1991b). *Objectivity, Relativism, and Truth: Philosophical Papers*, vol.1. Cambridge University Press
- Rorty, R. (1998). *Contingency, Irony, and Solidarity*. Cambridge University Press.
- Rorty, R. (2003). *Out of the Matrix: How the Late Philosopher Donald Davidson Showed that Reality Can't be an Illusion*. Retrieved from:
[Http://www.boston.com/news/globe/ideas/articles](http://www.boston.com/news/globe/ideas/articles)